

اسلام آوردن احسان طبری: شکنجه، افتناع یا سندرم استکهلم؟

مهرنوش هاتفی

۱۰ فروردین ۱۳۹۶

+++++

احسان طبری چهره اصلی نظری حزب توده ایران بود. در مقاله‌ای با عنوان «احسان طبری چگونه شکسته شد؟» به چگونگی تسلیم شدن احسان طبری در دوران اسارتش پرداختیم. گفتیم که او در زیر شکنجه دچار سکتة مغزی شده بود. یکسال پس از دیگر رهبران حزب توده ایران او را هم به تلویزیون آوردند تا «اعتراف» کند. سابقه اعترافات تلویزیونی و چگونگی واکنش حزب توده ایران به اعترافات زندانیان پس از انقلاب، در مقاله‌ای با عنوان «اعترافات تلویزیونی و حزب توده ایران» مورد بررسی قرار گرفت و نشان داده شد که چگونه دبیر اول حزب توده ایران دغدغه چندان‌ی در رابطه با این گونه اعترافات از خود نشان نداده بود.

تمرکز این مقاله کنونی بر مساله تأثیر شکنجه بر احسان طبری است. در این به آن نکته پرداخته می‌شود که برخی از زندانیان و شکنجه‌شدگان، تحت تأثیر زندان و شکنجه از اندیشه‌های پیشین به طور کامل گسسته و حتی وابستگی عاطفی به بازجو و شکنجه‌گر خود پیدا می‌کنند. به نظر نویسنده مقاله در رابطه با احسان طبری این وضعیت خاص صدق می‌کند.



احسان طبری در زندان، در محاصره اعترافگیران

یورش به حزب توده و آغاز اعترافگیری از رهبران آنان

روز یکشنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ اولین یورش به حزب توده ایران آغاز شد که در جریان آن حدود ۴۰ نفر از اعضای رهبری و دیگر کادرهای بالای این حزب دستگیر شدند. در یورش بعدی در ۶ اردیبهشت ۱۳۶۲ بخش دیگر رهبری و بسیاری از کادرها گرفتار گشتند. در روز ۹ اردیبهشت اطلاعیه‌هایی از تلویزیون پخش شد که از اعتراف رهبران حزب توده خبر می‌داد. در جلسه اول محمود اعتمادزاده (م. آ. به آذین) روشنفکر برجسته (که سابقه چند بار تحمل زندان در دوران پهلوی را نیز داشت و در آنجا بر آرمان‌های خود استوار مانده بود) و نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران قرار بود به اعتراف بپردازند. در این اطلاعیه بخشی از مناظره‌ی کیانوری و بهشتی در خرداد ۱۳۶۰ که از تلویزیون پخش شده بود مجدداً مورد استفاده قرار گرفت که در آن بهشتی، رئیس شورای عالی قضایی، در جامه رهبر یک حزب سیاسی به حزب توده اتهام جاسوسی می‌زد و کیانوری در پاسخ می‌گفت که در هر دادگاهی حاضر به پاسخگویی در رابطه با اتهام جاسوسی است. اعترافات و آنچه در آن مطرح شد در کتاب «اعترافات شکنجه‌شدگان» [1] آمده است اما روندی که باعث شد تا این اعترافات صورت بگیرد هنوز در حاله‌ای از ابهام است.

این اعترافات چنان اثرگذار بود که تقی مکی نژاد، از اعضای ۵۳ و عضو مؤسس حزب توده ایران (و مستعفی از آن) در گفت‌وگو با کاوه بیات به سخنان کیانوری درباره‌ی جاسوسی استناد کرد و آن را شرم‌آور خواند [2]، و یا نهضت آزادی که رقیب سیاسی حزب توده ایران محسوب می‌شد، در بیانیه‌ای که پس از پخش این اعترافات صادر شد، اعترافات را گواه جاسوسی و بیگانگی‌پرستی حزب توده ایران خواند [3]. محمد جواد حجتی کرمانی که در دوران زندان در زمان پهلوی دوم به زندانیان سازمان افسری، نوید دموکراسی و آزادی بیان در حکومت اسلامی مد نظرش را می‌داد، در مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات، از سرکوب حزب توده دفاع کرد و آن اعترافات را سند خیانت حزب دانست.

آنچه تا سالها در ایران محل سؤال بوده، پشت صحنه‌ی این اعترافات است. عموماً افرادی که به اعترافات تلویزیونی یا غیرتلویزیونی پرداخته‌اند پس از آزادی - البته اگر آزاد شده باشند- به انکار آنچه گفته‌اند می‌پردازند و اعترافات خود را ناشی از شکنجه، بدرفتاری و یا مغزشویی می‌خوانند. به عنوان مثال از کیانوری دبیر اول حزب توده ایران نامه‌ای در دست است که خطاب به حجت الاسلام خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت و در حال حاضر رهبر جمهوری اسلامی) نوشته شده و از شکنجه‌هایی که بر او و همسرش و دیگر اعضای حزب توده رفته شکایت کرده است. صحت این نامه وقتی روشن تر می‌شود که بدانیم این مسایل به شهادت گالیندوپل فرستاده سازمان ملل در زندان اوین نیز از سوی کیانوری با او مطرح شده است. گالین دوپل می‌نویسد:

"کیانوری (دبیر اول حزب توده ایران) اجازه داد که نامش را در گزارش قید کنیم، اما دو دیگر زندانی این اجازه را ندادند. کیانوری به تندی جاسوسی برای کشور بیگانه و توطنه چینی برای براندازی دولت انقلابی را رد کرد. او در حضور مأموران رسمی و پرسنل اوین اظهار داشت که شکنجه شده و دست تا حدی فلج شده و انگشتان شکسته‌ی خود را به ما نشان داد و از کتکها و تحقیرهایی که بر او روا داشته شده، سخن گفت."

همسر او (مریم فرمانفرمایان فیروز) پس از مرگ کیانوری در همان خانه به زندگی ادامه داد و خاطرات او نیز از سوی نهادهای امنیتی به چاپ رسید که بالطبع از رفتار بازجویان در آن خبری نیست. م. آ. به آذین که در پلنوم هفدهم به صورت غیابی به عضویت هیات سیاسی درآمد بود در سال ۱۳۸۵ درگذشت و خاطراتش از دوران بازداشت و زندان پس از مرگ وی منتشر شد که در آن به شکنجه‌ها اشاره شده است. علی خاوری دیگر عضو هیات سیاسی حزب توده در آن زمان بود به واسطه‌ی بیماری چشمی به آلمان فرستاده شد و توانست از دستگیری و شکنجه‌های متعاقب آن بگریزد. احسان طبری، ایدئولوگ حزب توده نیز همانطور که قبلاً اشاره شد، در اسارت مرد و در کتابها یا مصاحبه‌هایی که در اسارت انجام داده، هیچ اشاره‌ای به شکنجه نکرده است. مهدی پرتوی، دیگر عضو هیات سیاسی و مسئول سازمان مخفی همکاری کامل با دادگاه انقلاب اسلامی را پذیرفت و در برخی از جلسات دادگاهی که برای نظامیان وابسته به حزب توده برگزار شد، نقش مطلع و کمک دادستان را ایفا نمود. محمد علی عمویی یکی از پنج افسری بود که به واسطه‌ی تحمل ۲۵ سال زندان، ابتدا از سوی پلنوم شانزدهم به عضویت کمیته مرکزی برگمارده شد و سپس در پلنوم هفدهم به عنوان یکی از اعضای هیات دبیران انتخاب گشت. او در سال ۱۳۷۳ از زندان به عنوان مرخصی آزاد شد. در گزارش گالیندوپل از زندان اوین از فردی نامبرده می‌شود که ۲۵ سال از عمرش را در زندان‌های زمان شاه گذرانده و به آرامی شرحی از شکنجه‌هایی که بر او رفته را توضیح می‌دهد. بی شک این فرد محمد علی عمویی است.

مسایلی را که او درباره‌ی دستگیری و بازجویی‌هایش گفته می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: دستگیری با هجوم نیروهای امنیتی، آزار و اذیت خانواده، ورود به زندان بدون تشریفات قانونی، چشم بند اجباری در تمام مراحل به جز زمان ورود به سلول، انفرادی به مدت نامحدود، سیلی زدن به صورت متوالی، بسته شدن بر روی تخت به صورت ثابت و وارد کردن ضربه‌های متوالی شلنگ پلاستیکی، شلاق یا کابل بر کف پا تا جایی که کف پا از شدت ضربات وارده به شدت زخمی بشود و تکرار این ضربات حتی پس از پانسمان زخمها، نشستن بر پشت زندانی در هنگام شلاق خوردن تا آنجا که نتواند در زمان شلاق خوردن تکان بخورد، دستپند قیانی به مدت طولانی و آویزان کردن دستپند قیانی از چنگک که منجر به فشار بیش از حدی به کتف و دستها می‌شود، تکرار شلاق زدن تا سه الی چهار بار در روز، پخش مداوم صدای نوحه در سلول که کم و بیش برای همه افراد اجرا می‌شد. پس از طی این مراحل و رساندن فرد زندانی به مرحله تسلیم، گرفتن اعترافاتی که تا پیش از آن به شدت از سوی زندانی انکار می‌شده، اصرار بر مصاحبه تلویزیونی، سپس پخش مصاحبه‌های تلویزیونی برای دیگر افراد و تشویق آنان برای همکاری و احیانا انجام مصاحبه‌های تلویزیونی.

می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری دیگر از رهبران حزب توده ایران نیز که پس از دستگیری به تلویزیون آمدند و یا حتی نیامدند - همچون مریم فیروز، ابوتراب باقرزاده، ملک‌تاج محمدی، رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) و بسیاری دیگر - نیز چنین شکنجه‌هایی را کم و بیش تجربه کرده باشند.

همه آنچه گفته شد، می‌تواند این مسئله را توضیح بدهد که چرا افراد ممکن است به اعترافات دلخواه بازجویان بپردازند، اما اینکه چگونه یک ایدئولوگ چپ‌گرا که عمری مارکسیست بوده و در مدارس عالی شوروی تحصیل کرده، از مارکسیسم می‌برد و به اسلام پناه می‌آورد، چندان روشن نیست. این اعترافات برای خود اعضا و بازماندگان حزب چنان سهمگین بود که آن را ناشی از داروهای روانگردان دانستند که گویا "سرویس‌های اطلاعاتی امپریالیستی" در اختیار نیروهای امنیتی ایرانی گذاشته بودند. البته افرادی که از هیأت سیاسی حزب خارج شده بودند و پس از ضربات وارده به حزب و پلنوم ۱۸ از آن انشعاب کردند هم این اعترافات را ناشی از ترس و بی‌ایمانی دانستند. هنوز هم کسانی (حتی در سطوح آکادمیک) هستند که باور دارند در سالهای تبعید و غربت، احسان طبری از مارکسیسم اردوگاهی فاصله گرفته و ایمانش نسبت به مارکسیسم سست شده و دستگیری او فقط ضربه نهایی به یک ساختار پوسیده بود.

داروی اعتراف یا سرم حقیقت

سرم حقیقت (Truth Serum)

و یا دارویی که انسانها را وادار به گفتن حقیقت می‌کند[4]، از افسانه‌های رایج در دوران جنگ سرد بود. امکان استفاده از این دارو در رابطه با اعتراف‌گیری‌های مربوط به حزب توده نیز از سوی بقایای حزب توده در خارج از کشور را در کنار شکنجه‌های روحی و جسمی موجد اعترافات پخش شده از تلویزیون CIA اعلام شد. آنان داروهای ساخته‌ی می‌دانستند. مسئله استفاده از داروهای روانگردان در اعتراف‌گیری‌ها، پس از انتخابات مناقشه برانگیز سال ۱۳۸۸ و دستگیری و سپس اعترافات افراد اصلاح طلبی چون محمدعلی ابطحی و محمدرضا عطریانفر دوباره بدل به مسئله روز شد. تا آنجا که در خبری به نقل از گمرک آلمان از شناسایی و منع صدور یک محموله داروی تیوپنتال به ایران سخن رفت و مصرف این دارو در کشورهایی چون ایران و سوریه در زندان برای اعتراف‌گیری دانسته شد. در مرداد ۱۳۸۸ جمعی از خانواده‌های بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری در بیانیه‌ای به «استفاده از دارو برای در هم‌شکستن و اعتراف‌گیری از بازداشت‌شدگان» اشاره کردند.

اجبار زندانیان به استعمال داروهایی که اثرات جسمی و روانی فراوان بر روی مصرف‌کننده آن دارد، همه خانواده‌ها «را نگران کرده و با توجه به این که اعتراف‌گیری تحت فشار و آزار و در شرایط غیر عادی، از جمله استعمال داروهای خاص، برای تدارک‌دیدگان سناریوی انقلاب مخملی واجد اهمیت فراوان است و هرگونه افشای حقیقت در این زمینه برای آنان هزینه‌های گزاف دارد، تلاش زیادی برای مستور ماندن این اقدامات غیرانسانی در زندان‌ها می‌شود».

اما با توجه به گسترده‌ی پدیده «اعتراف» در طول تاریخ زندان سیاسی در ایران عصر جدید، فرضیه‌ی استفاده از داروهای روانگردان به منظور اعتراف‌گیری چندان معتبر به نظر نمی‌رسد و به نوعی فرافکنی و حیرت اعضا باقیمانده حزب یا جریان سیاسی و یا خانواده‌های زندانیان را بازتاب می‌دهد که از فرد در حال اعتراف شخصیت دیگری می‌شناخته‌اند و یا توانمندی بیشتری انتظار داشته‌اند.

از سوی دیگر باید در نظر داشت استفاده از داروهای آرامبخش با دوزاژ و تناسب خاص برای آرامش دادن به زندانی و یا روان کردن بیان و سخنوری او برای طبیعی‌تر جلوه دادن اقرار او و کاهش عذاب وجدان ناشی از اعتراف علیه خود می‌تواند موثر باشد. به عنوان مثال داروی «پروپرانول» با نام تجاری و معروف «ایندرال»، که یک (recantation) (lecture pill) «بتا بلوکر» کم اثر بوده و دارویی در دسترس به شمار می‌رود، نام دیگری نیز دارد: قرص سخنرانی زیرا با خوردن این دارو حدوداً یکساعت قبل از سخنرانی، ضربان قلب فرد کنترل شده و هیجانات ناشی از قرار گرفتن در برابر جمع از طریق سیستم عصبی سمپاتیک به قلب منتقل نمی‌شود و با ثابت ماندن ضربان قلب در طول سخنرانی، CNS سخنران راحت‌تر به گفتار خود ادامه می‌دهد. پس می‌توان حدس زد که داروهایی با اثر بر سیستم اعصاب مرکزی چه تأثیرات گسترده‌ای - حداقل در زمینه آرامبخشی و کاهش اثرات اعتراف بر ضد خود و یا عقاید پیشین - می‌توانند داشته باشند.

با همه اینها نباید فراموش کرد که با توجه به پیچیدگی‌های مغز، نمی‌توان یک دارو و یا ترکیبی از داروها را در آنچه بدان اعتراف می‌شود موثر دانست. چرا که اثرات داروهای روانگردان بر افراد مختلف به شدت متفاوت است، حال آنکه همه اعتراف‌کنندگان با استدلال و منطق مشابهی به سؤالات پاسخ می‌دهند؛ البته نه با استدلالی که پیش از آن مخاطبان از آنها انتظار داشتند بلکه استدلال‌اتشان بسیار شبیه به بازجوها و یا حکومت و یا بخشی از حاکمیت می‌شود. با این استدلال‌ات اعتراف‌کنندگان به نوعی یکدستی و همسانی با بازجویان خود می‌رسند.

پس می‌توان در مورد اثر «سرم حقیقت» بر نوع استدلال و بیان احسان طبری اسیر و دیگر زندانیان سیاسی اقرارکننده شک جدی داشت. ممکن است به زندانیان دارو خورنده باشند، اما دارو به تنهایی امری نیست که پدیده اعتراف را توضیح دهد.

استدلال و اقناع

بسیاری از نیروهای امنیتی سابق و لاحق در رابطه با اسلام آوردن احسان طبری بر مسئله اقناع و استدلال تأکید می‌کنند و بحث‌های خود را (البته در زندان) حاوی برهان قاطعی می‌دانند که فردی مثل احسان طبری را به زانو درآورده و او را به «اصل» خویش برگردانده است. به عنوان مثال روزنامه کیهان - که به عنوان تریبون اصلی نیروهای امنیتی در ایران شناخته می‌شود و اعترافات افراد زندانی و یا هشدارها به آنان در این روزنامه به چاپ رسیده است - در خرداد ماه سال ۱۳۶۷ استحالتهای احسان طبری و م.آ. به آذین را اینگونه توضیح می‌دهد:

طبری در زمره کسانی نیست که تنها معنای توبه را می‌دانند ولی آن را در دل و جان خود حس نمی‌کنند. چه اگر چنین می‌بود، اندیشمندی که باروی شخصیت خود را با مرارتی دیرسال ساخته بود، حاضر نمی‌شد چنین سهل باستان خویش آن را فرو ریزد و به جایش تنها کلبه‌ای معنوی و روحانی را برپا سازد. پس اگر استحالته طبری را در کنار منیر شفیق و روژه (رجاء) گارودی [دو نفر که مسیحی‌تبار بودند، به چپ گرویده بودند و بعداً اسلام آوردند] و ... برسنجیم، درک قضیه آسانتر و ابهام‌های موجود روشنتر می‌شود."

بیست و سه سال بعد، حسین شریعتمداری، مدیر مسئول وقت روزنامه کیهان در برنامه‌ای تلویزیونی حاضر شد و پس از ذکر خاطراتی از دوران خدمت در سپاه، مسئولیت گفتگو و اقناع احسان طبری را بر عهده گرفته و گفت:

پس از دستگیری احسان طبری به دستور امام مسئول گفت و گو با این چهره موثر کمونیسم شدم... امام معتقد بودند که «باید با این افراد درباره اسلام سخن گفت و آنها را با حقیقت آشنا کرد.» شریعتمداری حتی از قول احسان طبری، آیت الله مطهری و علامه طباطبایی را عامل بازشدن چشم‌های او بر روی حقیقت می‌داند و از قول طبری خطاب به خود نقل می‌آورد که: «فلانی! آیا به نظر تو اگر کسی فقط پاورقی استاد [مطهری] بر اصول فلسفه و روش رئالیسم را مطالعه کند، دیگر برای مارکسیسم و سایر مکاتب غیردینی پیشیزی ارزش قائل می‌شود؟»

شریعتمداری سپس نقل می‌کند:

احسان طبری اصرار می‌کرد به مسئولان نظام بگویند، ترویج افکار و اندیشه استاد مطهری منحصر به چاپ و توزیع «آثار ایشان نیست، باید بر اساس افکار و اندیشه استاد مطهری برای سطوح مختلف آموزشی (دبستان، دبیرستان و

دانشگاه‌ها) فرآورده فرهنگی و فکری تولید شود و برای این منظور به ارائه غیرمستقیم اندیشه استاد مطهری در قالب فیلم، سریال تلویزیونی و مخصوصاً رمان تأکید می‌ورزید.» (منبع)

مهدی خلجی، پژوهشگر، که خود از تباری روحانی است و تحصیلات حوزوی نیز دارد، در رابطه با این اعترافات و به خصوص تأکید بر اهمیت نوشته‌های مطهری و علامه طباطبایی، البته نظر دیگری دارد. او بر این باور است که «سراسر کتاب پنج‌جلدی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» بر این گمان استوار است که نوشته‌های ارانی بهترین نمونه آثار درباره مارکسیسم است. اما کسی که جهان‌بینی فلسفی مارکسیسم را از منابع اصلی آن بشناسد کتاب محمدحسین طباطبایی و پانوش‌های شاگردش [مطهری] را نقدی کمابیش بی‌ربط می‌یابد».

اما تلاش برای اثبات برتری اندیشه‌های اسلامی بر مارکسیسم پیش از پخش این اعترافات نیز از سوی حاکمیت اسلامی صورت پذیرفته بود. در بهار سال ۱۳۶۰ و پیش از بسته شدن فضای سیاسی، قرار بر این شده بود که چند مناظره تلویزیونی مابین نیروهای سیاسی انجام شود. در این میان تنها نیروهایی که از سوی مخالفین جمهوری اسلامی حاضر به حضور و پذیرش شرایط پخش این برنامه‌ها شدند، حزب توده و سازمان فداییان خلق (اکثریت) بودند. اصرار نیروهای چپ بر تمرکز بحث‌ها بر مسایل اقتصادی و سیاسی بود و نیروهای اسلامی بر بحث ایدئولوژیک (مارکسیسم در برابر اسلام) تأکید بسیار داشتند که عاقبت مصالحه‌ای در این زمینه انجام گرفت و قرار شد که دو بحث به صورت موازی صورت پذیرد. احسان طبری و فرخ نگهدار از سوی این دو سازمان و حسین حاج فرج دباغ (معروف به عبدالکریم سروش) و محمد تقی مصباح یزدی از سوی نیروهای اسلامی در این مناظره ایدئولوژیک شرکت کردند. تنها یک مناظره از سه مناظره‌ی ایدئولوژیک ضبط شده از تلویزیون پخش شد و اگر چه در رأس هرم جمهوری اسلامی افرادی بر این باور بودند که دفاع احسان طبری از مارکسیسم بسیار ضعیف بوده و نیروهای اسلامی دست بالا را داشته‌اند، نه تنها منبع مستقلی چنین برداشتی را اظهار نکرده است که حتی مهدی خلجی برعکس این نظر را دارد و استدلال می‌کند که به علت ناتوانی روحانیون حاکم برای شکست دادن تئوریک حزب توده در مصافی برابر، پروژه اعتراف گیری و تواب‌سازی رهبران ایدئولوژیک حزب در دستور کار جمهوری اسلامی قرار داشت. او می‌نویسد:

از نظر روحانیان آنچه زنگ پایان مرگ حزب توده را به صدا درآورد اعترافات تلویزیونی و مکتوب احسان طبری «بود. پس از تقی ارانی، احسان طبری پیامبر ایدئولوژیک حزب توده قلمداد می‌شد که نوشته‌هایش را روحانیان درگیر با حزب توده با دقت می‌خواندند. شکست چهره او با ادعای گرویدن به مسلمانی و باور به حقانیت جمهوری اسلامی، ابهت چند دهه حزب توده را فروریخت».

پس می‌توان نتیجه گرفت که استدلال و اقناع از نوعی که حسین شریعتمداری عرضه می‌کرد، فقط در زندانها و سیاهچالها خریداری داشت و می‌توانست افراد را نسبت به باورهای پیشین مردد و دور کند!

سست ایمانی به مارکسیسم و فرصت طلبی

برخی از بازماندگان حزب و حتی برخی از شخصیت‌های آکادمیک فرض می‌کنند که احسان طبری در سالهای تبعید به خاطر مسایلی که در «اردوگاه» شاهد آنها بوده از مارکسیسم دور شده و تنها به اقتضای موقعیت و از روی فرصت طلبی خود را معتقد به مرام حزبی نشان می‌داده و با اولین راستی‌آزمایی (که زندان باشد) این سست ایمانی و بی وفایی را نشان داده است.

ایرج اسکندری، از اعضای اصلی ۵۳ نفر و موسسان حزب توده و منتخب کنگره اول و دوم این حزب و دبیر اول حزب از پلنوم چهاردهم تا شانزدهم، که از زمان اسارت گروه معروف به ۵۳ نفر با احسان طبری آشنایی داشته، در مورد شخصیت و رفتار طبری در زندان رضاشاه می‌گوید:

از نظر کاراکتر، طبری ضعیفترین عنصر در رهبری حزب توده ایران بود... از نظر کاراکتر هم ترسو مذدب «بود... به طور کلی از هنگام جوانی اش و در زمانی که در زندان ۵۳ نفر بود به عنوان یک عنصر ضعیف و ترسو و بی‌صفتی شناخته بودیم... یکی از مشخصات بارز او بی‌ایمانی اوست. ایمان او به مارکسیسم خیلی سست شده بود، ولی می‌توانست صدجلد کتاب درباره آن بنویسد. تیپ او چنین است. دوگانگی و دورویی ذاتی اوست. اگر حالا یک‌عده غیرمارکسیست به او برخورد کنند، طوری حرف می‌زند که گویی با آنها موافق است و فلان ایرادات به مارکسیسم وارد است.» [5]

او در پاسخ به سؤال دو تن دیگر از اعضای انشعابی حزب توده که پرسیده بودند: «اینکه طبری در حال حاضر مسلمان شده، آیا از صمیم قلب است یا ترس یا واقعا یک ایده‌هایی، بستگی‌هایی از سابق داشت؟» می‌گوید:

به نظر من کسی که ایمان داشته باشد این چنین زیر عقیده خود نمی‌زند و یک دفعه صد و هشتاد درجه چرخش پیدا نمی‌کند. اگر انتقادی به نظریات مارکس و انگلس وارد است به جای خودش. اما اینکه بیاید بگوید اینها هیچکدام درست نیست و فقط اسلام درست است، آن هم در هفتاد سالگی، خیلی آب‌ور می‌دارد. البته طبری نه به این درست و حسابی عقیده دارد و نه به آن یکی. فقط خواسته گلیم خودش را از آب بیرون بکشد. زیرا برای او خانه مخصوصی درست کرده‌اند و اینها... که در آنجا نشسته و مشغول نوشتن و گفتن است.» [6]

او در پاسخ به این سؤال که احسان طبری سالها در حزب فعالیت کرده بود و با زندگی متوسطی ساخته و به دنبال جاه و مقام نرفته بود، می‌گوید که «طبری در مهاجرت رفته رفته ایمان خود را از دست داده و شاید جرأت نداشته که درباره آنها سخن بگوید و لذا در اثر تسلیم دیگر رهبران حزب به آن سو غلطیده... و کارهایی که می‌کند بکلی عوام فریبانه و بی‌معنا است.» [7]

نظرات رسمی جمهوری اسلامی در قبال توبه و بازگشت احسان طبری از یکسو و نظر ایرج اسکندری هم حزبی و از رهبران سابق حزب توده از سوی دیگر، اگرچه تفاوت‌هایی دارد ولی در یک بنیان مشترک است. هر دوی این نظرگاه‌ها بر این نکته پافشاری می‌کنند که روند تغییر فردی همچون احسان طبری در دوران زندان، روندی عقلانی است. اولی معتقد است که استدلالات و توضیحات مطهری و طباطبایی باعث شده است که چشم و گوش احسان طبری به گوهر اصلی اسلام باز بشود و به صورتی کاملا مختارانه و در روندی تدریجی، به اسلام گرایش پیدا کرده و از مارکسیسم و حزب توده تبری بجوید. در نظر دوم با توجه به شخصیت احسان طبری در دوران فعالیت و یا زندان پهلوی اول در رابطه با او قضاوت شده ولی همان نتیجه‌ی عقلانی را از این تغییر رفتار گرفته است. ایرج اسکندری فرض کرده که احسان طبری به خاطر منفعت‌طلبی و سست‌ایمانی نسبت به مارکسیسم، به صورتی کاملا عقلانی تغییر جبهه داده و به سوی نیروهای مسلمان رفته است.

سست‌ایمانی نسبت به مبارزه و فعالیت را حداقل تا پیش از دستگیری در وجهی بیرونی احسان طبری (یعنی نوشته‌ها و گفتارهای او) نمی‌توان بازیافت. [8] در عین حال بسیاری از افراد فعال حزبی و روشنفکران به نام از حزب توده و یا زندگی حزبی به تدریج دور شدند و یا به نفی و نقد گذشته پرداختند (مورد جلال آل احمد، پروین گنابادی و محمد اسلامی ندوشن) و یا به آرامی از فعالیت‌های حزبی تبری جسته و با نوشتن آثار ادبی و استادی دانشگاه گذران عمر کردند (بزرگ علوی). به نظر می‌رسد که در صورت سست شدن ایمان به فعالیت حزبی و یا مارکسیسم در کل خود این امکان برای افراد حزبی وجود داشته است که از حزب دور شوند. حال این دوری به علت انشعاب ایدئولوژیک بوده (چون مورد انشعاب مائوئیستی احمد قاسمی، حسین سقایی و غلامحسین فروتن) و یا به علت دلسردی و دوری از رهبری جدید (بزرگ علوی).

در تأیید این نکته می‌توان به گفتگوی یکی از پژوهشگران نقد ادبی در ایران در دیدار خود با احسان طبری پس از بازگشت از تبعید استناد کرد. ایرج پارسی نژاد در مصاحبه‌ای با عنوان «تباه شدن مردی سیاست پیشه» از مراجعه خود به احسان طبری برای یافتن منابع بیشتر تحقیق در رابطه با آخوندزاده [یکی از نویسندگان پیشرو دوران مشروطه] سخن می‌گوید و مباحثه‌ای مابین خود و طبری را نقل می‌کند. او در آن دیدار از اینکه طبری به جای تحقیق و پژوهش، سیاست را پیشه خود کرده است اظهار تأسف می‌کند اما طبری بی‌درنگ در جواب او می‌گوید: من بزرگ علوی نیستم که آرمانهای خود را رها کرده و به ایران آمده تا حق تألیف عقب مانده کتابهایش را بگیرد و به سر تدریس و دانشگاهش در آلمان برگردد. بعد این شعر را خواند: من نمی‌گویم سمندر یا که پروانه باش/ چون برای سوختن استاده‌ای، مردانه باش. بعد اضافه کرد که من آمده‌ام اینجا بمانم تا بمیرم. [9]

با توجه به آنچه ذکر شد، احتمال اینکه تفکر فرد (در اینجا احسان طبری) پیش از زندان عوض شده باشد، کم است و اگر تغییری حاصل آمده، در دوران زندان ایجاد شده است. حال سؤال پیش می‌آید که این تغییر مشی و ایده آیا به صورت عقلانی اتفاق افتاده است؟ آیا اصالتاً می‌توان به وضعیت‌های خارق‌عادت با نگاهی عقلانی نگریست؟ و یا تئوری‌های عقلانی بیش از آنکه بتوانند به این وضعیت‌ها منضم شوند از آنها دورند و نمی‌توانند تئوری‌های جامع و مانعی باشند؟ آنچه

در پی می‌آید در حقیقت تلاشی است برای مشخص تر کردن امر و مفهوم شکنجه و تأثیر آن بر روان افراد تا مسئله تغییر ناگهانی ایدئولوژیک برای ما روشنتر شود.

سندرم استکهلم

به راستی چه اتفاقی می‌افتد که فرد از هویت پیشین خود به طور کامل گسسته می‌شود و هویت حاکمیت یا نیروی قاهر را برای خود برمی‌گزیند؟ آیا شکنجه‌ی صرف و یا استفاده از داروهای روانگردان می‌تواند چنین نقشی را بازی کنند؟ همانطور که در بالا نشان دادیم شکنجه و همچنین دارو می‌تواند در تسهیل اعتراف به ضرر خود و یا به نفع حاکمیت موثر باشد ولی تغییر جهت کامل شخصیتی و هویتی را نمی‌توان از آن نتیجه گرفت. در همین راستا شاید سندرم استکهلم توضیح جالبی برای این تغییر رفتار داشته باشد.

سندرم استکهلم در حقیقت نام خود را از یک گروگانگیری در هنگام دزدی از بانک در شهر استکهلم پایتخت سوئد برگرفته است. در سال ۱۹۷۳ و پس از یک گروگانگیری شش روزه در بانکی در پایتخت سوئد، مشاهده شد که سمپاتی و همدردی برخی از گروگانها به گروگانگیر سی و دوساله مسلح جلب شده است. نکته جالب در این اتفاق این بود که فرد گروگانگیر نیز احساسات مثبتی نسبت به افراد زندانی یا گرفتار پیدا کرده بود و اگر تا پیش از آن قادر به کشتن آن افراد بوده پس از ایجاد این احساس امکان کشتن آنها را نداشته است. به طور کلی ایجاد سندرم استکهلم را بر اساس سه نکته زیر می‌سنجند: احساسات مثبت فرد گرفتار به گروگانگیر یا زندانبان، احساسات منفی فرد گرفتار نسبت به افرادی که برای نجات او می‌کوشند و در آخر احساسات مثبت فرد گروگانگیر یا زندانبان به فرد اسیر. [10]

توضیح این مسئله بسیار مشکل است که در چه وضعیتی افراد تحت اسارت احساساتی مثبت به زندانبان یا گروگانگیر خود پیدا می‌کنند با آنکه باید از تعمیم [11] توضیحات روانشناسانه به تمامی وضعیتهای مشابه پرهیز کرد. اما از نظر پروفیسور گراهام می‌توان این حس را اینگونه توضیح داد که فرد اسیر شده در ابتدا با یک وضعیت خارج قاعده روبه رو شده که زندگی اش را به شدت تهدید کرده و او را تا سر حد مرگ ترسانده است، دوم مهربانی‌های اندکی از سوی زندانبان یا گروگانگیر (البته در کانتکست ترس و وحشتی که در آن محل حاکم است) می‌بیند، سوم به علت جدایی و ایزوله بودن از محیط خارج تنها محل دریافت داده‌ها گروگانگیر یا زندانبان بوده و چهارمین علت وقوع این است که گروگان یا زندانی تلاش می‌کند زنده بماند و می‌داند که زنده ماندن او وابسته به نظر زندانبان یا گروگانگیر است.

با تأکید مجدد بر این نکته که تحقیق مشخص و روشنی برای تطبیق سندرم استکهلم بر وضعیت زندانبان سیاسی و عقیدتی در ایران صورت نگرفته است و برای تعمیم یا جنرالیزه کردن تئوریهای روانشناسی باید با وسواس و دقت بسیار عمل نمود، اما تنها توضیحی که در حال حاضر می‌تواند گسست معرفتی و ایدئولوژیک یک ایدئولوگ حزبی را در عرض یکسال نشان دهد، همین تئوری است.

همانطور که گفته شد احسان طبری حدوداً ده روز پس از دستگیری دچار سکنه‌ی مغزی می‌شود و حداقل به مدت دو ماه در بیمارستان بستری شده و تا یکسال پس از این سکنه نیز به صورت نامفهوم به سوالات پاسخ می‌دهد. او در این یکسال همواره در معرض خطر مرگ قرار داشته و برای تمامی کارهای خود وابسته به بازجویان و زندانبانان خود بوده است. پس می‌توان یک وابستگی عاطفی از نوع سندرم استکهلم را در او مشاهده کرد که باعث شده به نوعی خانواده‌ی جدید خود را زندانبانان و بازجویانش ببیند. این مسئله در مورد م.آ. به اذین نیز صادق است. پیرمردی با معلولیت دست که در همه کارهایش وابسته به دیگران است در ابتدا مورد آزار و اذیت فراوان قرار می‌گیرد و تا سرحد مرگ پیش می‌رود و سپس با مهربانی‌های اندک به بازجویان خود به نوعی دل بسته می‌شود و از آنان با محبت بسیار یاد می‌کند و آنان را مورد بخشش قرار می‌دهد و در پایان نیز با پذیرفتن نظر آنان نسبت به حزب توده و مارکسیسم، به نوعی گذشته و هویت خود را نفی می‌کند.

در حقیقت احساساتی چون علاقه و تعلق خاطر زندانبان به زندانبانان نه از روی عقلانیت و فرصت طلبی بلکه ناشی از حالتی روانی است که گریبانگیر برخی افراد شده و آنها را دچار تناقض‌های غریبی می‌کند. این تناقضها اما در جامعه مخاطبان از منظر عقلانی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و انگ فرصت طلبی و سست ایمانی دریافت می‌کند. حال آنکه این افراد در وضعیت انسانی خاصی گرفتار آمده‌اند که در آن بیشتر قربانی‌اند تا مقصر. اما حکومتها از این طرز تلقی در میان مردم نهایت سود را می‌برند.

اعترافات تلویزیونی و همگرایی حاکمیت و مردم

اصلی‌ترین کارکرد اعترافات تلویزیونی، البته روحیه دادن به نیروهای امنیتی و تشجیع آنان است. چنان که در نشریه پلیس ایران یک تحقیقی کمی (با مجموعه نمونه ۵۴۰۰ نفر از فرماندهان، مدیران و کارکنان شاغل در نیروی انتظامی تهران بزرگ) در رابطه با روحیه بخشی به پلیس ضدشورش در طی سرکوب‌های سال‌های ۱۳۸۸-۸۹، ۲۰۰۹-۲۰۱۰ در ایران انجام شده [12] و در آن نشان داده شده است که از نمایش فیلم‌های اعترافات در کنار ۲۱ روش «اثرخش» عملیات روانی برای افزایش «روحیه» و «انگیزش» نیروهای سرکوبگر و جلوگیری از «فرسودگی» آنها استفاده شده است. این روشها به «انسانیت زدایی از تظاهرکنندگان» و همچنین راحت‌تر شدن اعمال «قهر» نسبت به آنان منجر شده است. [13]

نگارنده، به تحقیقی کمی یا کیفی که در آن اثر اعترافات تلویزیونی بر افراد معمولی بررسی شده باشد، برنخورده است. اما می‌توان با تکرار این عمل از سوی جمهوری اسلامی دریافت که نهادهای امنیتی به تحقیقات مستقلی دست یازیده‌اند و اثر این اعترافات بر مردم عادی را آنقدر مؤثر تخمین زده‌اند که این اعترافات تا به امروز نیز از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود. این استنباط البته بر این پایه قرار می‌گیرد که رفتار بخش‌های امنیتی ایران برپایه عقلانیت یا حداقل عقلانیت ابزاری شکل گرفته باشد.

در پخش اعترافات تلویزیونی، این حدس روشنفکرانه را باید مد نظر داشت که شاید پذیرش بخشی از مردم نسبت به این اعترافات از این نکته برمی‌خیزد که آنان به نوعی به درد آزمون (تحمل سختی و عذاب) باورمندند و در آن راستی انسان‌ها را می‌جویند و اگر کسی نتواند از این درد آزمون سربلند بیاید از نظر آنان بی‌ارزش و خوار خواهد شد. اسطوره‌های موجود در کتابهای کهن ایرانی و اسلامی نیز در بازتولید چنین اندیشه‌ای البته مؤثر است. مثلاً داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه فردوسی و یا داستان ابراهیم در آتش قرآن که در هر دوی این داستانها فرد متهم با گذر از آتش و یا تبدیل آتش به گلستان نشان می‌دهد که گناهکار نیست و تهمت‌هایی که بر او بسته شده، ارزش حقوقی ندارد.

این نگرش پیشامدرن نسبت به ربط تحمل درد و بی‌گناهی متهم، هم در محاکمه‌های اسلامی و هم در دوران محاکمه‌های انگلیزیسیون رواج داشته است. به همین دلیل در این هر دو مذهب، اعتراف سهم اصلی را در روند قضایی متهم داراست. چنانکه در دادگاههای اسلامی و بنا به قوانین مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۶۴ و ۱۳۹۲) اعتراف متهم به جرمی همچون زنا معادل شهادت چهار نفر انسان عادل و بالغ به حساب می‌آید و می‌تواند مجازاتی همچون اعدام را در پی داشته باشد.

به طور کلی به نظر می‌رسد که همگرایی تفکرات اسطوره‌ای و پیشامدرن هم در مردم و هم در قوانین موجود حاکمیت جمهوری اسلامی، به خصوص در زمینه اعترافات پخش شده از سوی متهمان به نوعی باعث تداوم پخش چنین اعترافات از سوی حاکمیت شده باشد. چرا که از نظر حاکمیت اعتراف متهم به گناهکاری فقط یکی از دلایل در کنار دیگر دلایل جرم نیست بلکه معادل همه‌ی شواهد محسوب می‌شود، لذا بازجویان و بازپرسان در چنین نظام قضایی ای بیش از آنکه به دنبال شواهد و قراین جرم فرضی بگردند، به دنبال اعتراف متهمان هستند و از نظر مخاطبان عادی نیز سخن گفتن علیه خویشان و یا بر ضد دیگران، به نوعی رد شدن در دآزمون است.

همانطور که گفته شد، همقدمی و همسویی نظام قضایی جمهوری اسلامی و بخشی از مردم در پذیرش اعتراف علیه خود به عنوان یک سند و مصداق گناهکاری، به نوعی تداوم تاریخی پخش این اعترافات را رقم زده است. اما، طرفه اینجاست که رهبری حزب توده ایران نیز در قبال اعترافات متهمان علیه خود واکنشی حقوقی نشان نداده و این اعترافات را یا همچون مورد سعادت عملی قهرمانانه می‌نامید و یا همچون اعترافات رهبران مجاهدین خلق و دیگر فعالان سیاسی نشان دهنده ضعف تئوریک و بی‌ایمانی آنها می‌دانست و نوع آیین دادرسی خاص اسلامی که در حقیقت از مبانی پیشامدرن (اعتراف) گرفته شده بود به چشم یکی از طلایه داران تجدد در ایران نمی‌آمد [14]. حزبی که خود پیشنهاد دهنده‌ی بندی در قانون اساسی بود که هر گونه شکنجه را ممنوع و هرگونه اعتراف ناشی از آن را بی اعتبار می‌دانست، اینگونه خود به اصول خود پشت پا زد و برای اعترافات ناشی از شکنجه دغدغه به خرج نداد... شاید شعر شاعر آلمانی برای این وضعیت بغرنج وصف حالی کامل باشد که گفته بود: برای گرفتن یهودیان آمدند، چیزی نگفتم چون یهودی نبودم... چون برای گرفتن من آمدند دیگر کسی نمانده بود که چیزی بگوید!

پانویس‌ها

[1] پرواند آبراهامیان: اعترافات شکنجه شدگان، ترجمه رضا شریفها، نشر باران، سوئد، چاپ اول: ۲۰۰۳ (۱۳۸۲)

[2] خاطرات روزگار سرکشی خاطرات تقی مکی نژاد یکی از اعضا گروه ۵۳ نفر فعالان حزب توده ایران به کوشش یوسف گلغام تهران نشر شیرازه

[3] "بیانیه نهضت آزادی ایران پیرامون دستگیری سران حزب خائن توده"

[4] در مورد سرم حقیقت رجوع کنید به این مطلب در ویکیپیدا

Truth serum

و نیز به این مطلب

Sodium thiopental

[5] خاطرات ایرج اسکندری تهران: نشر موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۲، ص. ۴۵۳.

[6] همان ۴۵۶

[7] همان ۴۵۶

[8] آخرین اثر مکتوب او از زندگی خود و دیگران کتاب "از دیدار خویشتن" است که در اواخر سال ۱۳۶۰ به اتمام رسیده است. در این کتاب احسان طبری به صورت مداوم بر آرمانهای خویش پایفشاری می کند

[9] مجله مهرنامه شماره ۳۷ صفحه ۱۹۴

[10] Graham, Dee L. R., et al. Loving to Survive: Sexual Terror, Men's Violence, and Women's Lives. NYU Press, 1994 pp 29-35.

generalizing [11]

[12] اسفند سال ۹۱ فصلنامه دانش انتظامی پلیس پایتخت

[13] همان

[14] مثلا نشریه "کار" (اکثریت) که در آن سالها با حزب توده ایران همنظر و همزبان بود، در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۰ در صفحات ۱۷ و ۱۸ خود نوشت:

"موج تزلزل و بی‌ایمانی در میان اعضای گروهک‌ها

پدیده بسیار قابل ملاحظه‌ای که همزمان با گسترش ضربات بر پیکر مجاهدین و سایر گروهک‌ها مشاهده می‌شود موج «ارتداد» و بازگشتی است که از صدر تا ذیل رده‌های تشکیلات آنان را در بر گرفته است. زمانی که در مردادماه وصیتنامه سعادت منشر می‌شد رهبران خائن مجاهدین شایع کردند وصیتنامه ساختگی است. آن‌ها در مورد حرف‌های افرادی چون «جان فشان وظیفه» چنین داستان‌هایی سر هم کردند تا اینطور وانمود کنند و یا چون حرف‌ها و وعده‌های مجاهدین صد درصد صحیح و اصولی است تمام انقلابیون «واقعی» بدان وفادار می‌مانند. لاکن طولی نکشید که شمار افراد گروهک‌ها که راه گذشته خود را نفی می‌کردند و راه انقلاب را تأیید می‌کردند چنان بالا گرفت که دیگر هیچ جای

انکار و توجیه باقی نماند. سرانجام امروز تقریباً تمام افراد مجاهد که دستگیر می‌شوند دیگر حاضر نیستند از راهی که رفته‌اند دفاع کنند و اسرار گروه خود را برملا نکنند. چنین پدیده‌ای کاملاً قابل تعمق است. ضدانقلاب، مذبوحانه می‌کوشد اینطور وانمود کند که فشار در زندان‌ها چنان بالاست که تقریباً هیچ کس را یارای مقاومت نیست. این حرف یک یاهو ابلهانه است. مگر نه این که تشدید فشار ساواک در زمان شاه خود ناشی از اعتلای روحی بیشتری در میان زندانیان می‌گردید؟ چگونه است که امروز همین پدیده (اگر وجود داشته باشد) این چنین توانسته است موج عظیمی از «ارتداد» و سرخوردگی و یاس و از همه مهم‌تر و برجسته‌تر بازگشت آگاهانه و مصممانه به اردوی انقلاب پدید آورد و راهیان کجراه دیروز را به مبارزه علیه جریانی بکشاند که تا دیروز خود را وابسته به آن می‌دانستند. توسل به بهانه «فشار» فقط برای فرار از پاسخگویی جدی علمی به مساله است. راست این است که اگر اعضای گروه‌ها با همان اطمینانی که فدائیان خلق و یا مجاهدین خلق و دیگر انقلابیون در سال‌های قل از انقلاب به حقانیت راه خود داشتند، به میدان آمده بودند، هیچ فشاری و مطلقاً هیچ فشاری قادر نبود صف آنان را هم درهم شکند و یکایک آنان را براه مقابله آشکار با همراهان دیروز خود سوق دهد. به جرأت می‌توان گفت که محمدرضا سعادت و مهدی بخارایی‌ها امکان نداشت زیر فشاری صدها بار مرگبارتر از آنچه که ساواک به روز آن‌ها آورد همان حرف‌هایی را بزنند که این بار پس از صدور حکم اعدام در واقع در وصیت‌نامه خود گفتند. به راستی چرا این موج «ارتداد» و بازگشت اینقدر وسیع است و از افراد کادر مرکزی تا پایین‌ترین سطوح هواداران را در بر می‌گیرد؟ اخباری که از افراد آزاد شده از زندان می‌رسد ابعاد بازگشت را بسیار وسیع‌تر از آنچه در خارج انعکاس می‌یابد ترسیم می‌کند. آن‌ها می‌گویند در زندان‌ها بدون اغراق تقریباً افراد وابسته به گروه‌ها از سازمان خود بریده‌اند. اگر در گذشته کسی در زندان در برابر رژیم شاه سر فرود می‌آورد به سرعت منفرد می‌شد و شدیداً مورد نفرت مردم و زندانیان قرار می‌گرفت. امروز عکس این پدیده در زندان به چشم می‌خورد به راستی علت گسترش این پدیده چیست؟"

+++++

برچیده تبرستان از رادیو زمانه 30-3-2017 / 10-1-1396

<https://www.radiozamaneh.com/332448>